گام‌های نخست در ترجمهٔ منظوم شاهنامه به زبان عربی

دکتر سید محمدرضا ابن‌الرسول
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

چکیده

شاهنامه فردوسی در قرن ششم هجری به قلم بنداری به نثر عربی گردانیده شده است. اما تحقیق مستقلی دربارهٔ ترجمهٔ منظوم شاهنامه به زبان عربی نگاشته نشده است. تاکنون چهار ترجمهٔ منظوم عربی از دو بیت مشهور شاهنامه شناسایی شده است. نگارندهٔ این سطور در لابه‌لای دستنویس‌های کهن کتابخانه‌های ایران و جهان به دو نمونهٔ دیگر ترجمهٔ منظوم از آن دو بیت برخورده که یکی از آن دو از آنِ قاضی نظام‌الدین اصفهانی شاعر ذولسانین اصفهان در قرن هفتم هجری است.

این مقاله به گزارش این برگردان‌ها و بررسی ارزش ادبی و تاریخی آنها پرداخته است. همچنین از آنجا که برخی در انتساب اصل بیت‌های فارسی گردانیده شده به فردوسی تردید کرده‌اند، تصریح برخی دستنویس‌های یادشده بر اینکه آنها از شاهنامه است، ارزش استنادی این ترجمه‌ها را نمودار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، ترجمهٔ منظوم، تعریب، قاضی نظام‌الدین اصفهانی

مقدمه

ملتی نیست که نخواهد زبان و ادبیاتش از مرزهای جغرافیایی سرزمینش در گذرد. از جهانگیری و جهانداری که بگذریم، پایایی و پویایی هر ملتی نیز در فرامرزی شدنِ فرهنگ آن است. ما اکنون به خود می‌بالیم که برای نمونه خیام نیشابوری‌مان جهانی است و رباعیاتش ـ به هر حال ـ به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شده و گاه، شمار این ترجمه‌ها در یك زبان، مثل عربی از پنجاه فراتر است.

اما در میان میراث فرهنگی ایرانیان شاید هیچ اثری به پای ***شاهنامه فردوسی*** نرسد. شاهنامه بی‌گمان راز مانایی ما ایرانیان است. شاهنامه به مثابهٔ شناسنامهٔ زبان و فرهنگ

در آغاز قرن هفتم هجری (۶۲۰ تا ۶۲۱ه) ترجمهٔ *شاهنامه* به نثر عربی به دست بنداری اصفهانی، قوام‌الدین الفتح بن علی بن محمد به انجام رسیده است و پیش از این ترجمه، گزارشی از برگردان عربی *شاهنامه* به نثر در دست نیست. بدین روی ترجمهٔ بنداری را باید قدیم‌ترین و به تعبیر کتابشناس بزرگ معاصر ایرج افشار (۱۳۴۸، ص۲۱۶) اولین ترجمهٔ منثور عربی *شاهنامه* به‌شمار آورد. از سویی قدیم‌ترین یا یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های موجود *شاهنامه* محسوب می‌شود و مصححان *شاهنامه* برای آن اعتباری خاص قایل‌اند.

این سرزمین ـ و به تعبیر ابن‌اثیر، ادیب نامور عرب «قرآن عجم» (ابن‌اثیر، ۱۹۹۹م، ج۲، ص۳۹۷) ـ از دیرباز از مرزهای ایران فراتر رفته و به‌ویژه به بلاد عرب رسیده است.

از ترجمهٔ عربی ***شاهنامه*** و انگیزه‌های انجام آن که بگذریم و البته به جای خود بدان خواهیم پرداخت، نام ***شاهنامه*** با تعابیری (همچون «الشاهنامه»، «الشهنامه»، «کتاب‌الملوك» و...) و نیز یادِ نام‌آوران ***شاهنامه*** (رستم و اسفندیار و فریدون و ...) در کتب تاریخ و ادب عرب پراکنده است و اکنون که سازوکار جست‌وجو در این کتابها به مدد نرم‌افزارهای رایانه‌ای به‌آسانی فراهم است، با صرف اندکی وقت و خرجِ کمی حوصله می‌توان به‌درستی این مدعا پی برد.

برای نمونه باید به اعجاب ابن‌اثیر، ضیاءِالدین نصرالله بن محمد جزری (۵۵۸ تا ۶۳۷ه) در مواجهه با ***شاهنامه*** اشاره کرد که در پایان کتاب ***المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر*** بازتابیده (همان)، و انکار ادیب و مورّخی چون صفدی (۶۹۶ تا ۷۶۴ه) را در پی داشته که حتی ابن‌اثیر را به سبب آن به شعوبی‌گری متهم ساخته است (صفدی، ۱۹۷۱م).

ترجمهٔ عربی *شاهنامه*

در آغاز قرن هفتم هجری (۶۲۰ تا ۶۲۱ه) ترجمهٔ ***شاهنامه*** به نثر عربی به دست بنداری اصفهانی، قوام‌الدین الفتح بن علی بن محمد به انجام رسیده است و پیش از این ترجمه، گزارشی از برگردان عربی ***شاهنامه*** به نثر در دست نیست. بدین روی ترجمهٔ بنداری را باید قدیم‌ترین و به تعبیر کتابشناس بزرگ معاصر ایرج افشار (۱۳۴۸، ص۲۱۶) اولین ترجمهٔ منثور عربی ***شاهنامه*** به‌شمار آورد. از سویی قدیم‌ترین یا یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های موجود ***شاهنامه*** محسوب می‌شود و مصححان ***شاهنامه*** برای آن اعتباری خاص قایل‌اند. ترجمهٔ بنداری در میان پژوهشگران معاصر عرب هم از اهمیت بسیاری برخوردار است، به‌گونه‌ای که کتابی خاص دربارهٔ آن نگاشته‌اند (شرقاوی، ۲۰۰۹م). اما در باب ترجمهٔ منظوم ***شاهنامه*** به عربی، داستان از قراری دیگر است.

عباس خلیلی (۱۲۷۲ تا۱۳۵۰)، شاعر دو زبانهٔ ایرانی و پدرِ بانوی شعر معاصر فارسی سیمین بهبهانی، بیش از یك‌هزار و یك‌صد بیت از ***شاهنامه*** را به نظم عربی درآورده و دست کم بخشی از آن را در یکی از مجلات مصر به چاپ رسانده است (خلیلی، ۱۹۳۴م، ۵۰۶ تا ۵۰۸؛ و نیز نگر: آقابزرگ طهرانی، ۱۹۸۳م، ج ۴، ص۲۱۳، ش ۱۰۶۰؛ افشار، ۱۳۵۵، ص۳۱۱؛ صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص۲۲۸).

اما قرن‌ها پیشتر دو بیت مشهور:

فریدون فرّخ فرشته نبود
ز مُشك و ز عنبرسرشته نبود
به داد و دِهش یافت آن نیکویی
تو داد و دِهش کن فریدون تویی

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۱: ۸۵، بیت ۴۸۹ و ۴۹۰)

به نظم عربی گردانیده شده است:

۱.راوندی در ***راحة‌الصدور*** (نگاشته در فاصلهٔ ۵۹۹ تا ۶۰۳ه) در ابتدای کتاب و ذکر عدل و ستایش انصاف، ترجمهٔ عربی این دو بیت را بدون ذکر نام سراینده و با تقدیم بر متن فارسی چنین آورده است:

«إنَّ فَریذونَ لَم یَکُنْ مَلَکاً
و لا مِنَ المِسْكِ کانَ مَعجونا
بِالعَدْلِ و الجودِ نالَ مَکرُمةً
فَاعْدِلْ و جُدْ کَیْ تَکُنْ فَریذونا
فریدون فرّخ فرشته نبوذ
ز مشك و ز عنبرسرشته نبوذ
بداذ و دهش یافت این فرّهی
تو داذ و دهش کن فریدون تویی»

(راوندی، ۱۳۳۳، ص۶۹)

این گزارش پیشتر توجه برخی از پژوهشگران معاصر را جلب کرده، آن را در یادداشت‌های خود برجسته نموده‌اند (محقق، ۱۳۷۷، ص۲۴۶؛ دامادی، ۱۳۷۹، ص۳۴۴؛ فردوسی، ۱۳۷۹، ص۷، مقدمه؛ آذرنوش، ۱۳۸۰، ص۱۷۳).

۲.شرف‌الدین قزوینی (۶۶۰ تا ۷۴۰ه) در کتاب ***المعجم فی آثار ملوك العجم*** در ذکر پادشاهی فریدون و صفت جهانداری او نیز به‌سان راوندی چنین آورده است:

«إنَّ فَریدونَ لَم یَکُنْ مَلَکاً
و لَمْ یَکُنْ بِالعَبیرِ مَعجونا
بِالبِرّ و الجودِ نالَ مَرتَبةً
فَجُدْ و أحْسِنْ تَکُنْ فَریدونا
فریدون فرّخ فرشته نبود
ز مشك و ز عنبرسرشته نبود
به داد و دهش یافت او نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی»

(شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۸۳، ص۱۴۶،۱۴۷)

در مصراع چهارم عربی به جای «أحسن» فعل «أنصِفْ» هم روایت شده است (راوندی، ۱۳۳۳، ص۶۹، پانوشت ۲).

۳.در جُنگی که در قرن هشتم (۷۸۲ه) به اهتمام تاج‌الدین وزیر فراهم آمده و با نام ***بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*** به‌صورت چاپ عکسی و سپس چاپ حروفی انتشار یافته نیز در «***لطایف***

کلام اکابر ملوک» ذیل «افریدون» دو بیت ***شاهنامه*** و ترجمهٔ عربی آنها چنین گزارده است:

«فریدون فرّخ فرشته نبوذ
ز مشك و ز عنبر سرشته نبوذ
به داذ و دهش یافت او نیکویی
تو داذ و دهش کن فریدون تویی
إنَّ فَریدونَ لَم یَکُنْ مَلَکاً
و لَمْ یَکُنْ بِالعَبیرِ مَعجونا
فَنالَ بِالجودِ کُلَّ مَکرُمَةٍ
فَجُدْ و أحسِنْ تَکُنْ فَریدونا»

(تاج‌الدین وزیر، ۱۳۵۳، ص ۵۷۵)

۴.این برگردان در پایگاه اینترنتی ـ نه بسیار معتبر ـ به صورتی نامستند به شکل زیر هم آمده است:

إنَّ فَریدونَ لَم یَکُنْ مَلَکاً
و لَمْ یَکُنْ بِالعَبیرِ مَعجونا
جادَ و أعطی فَنالَ مَرتَبَةً
فَجُدْ و أعطِ تَکُنْ فَریدونا

(www.ghaemiyeh.com/ar/elements/dlibrary/?part...)

۵.فتح‌الله کاتبی قزوینی در ***بیاض*** خود ـ که در قرن هشتم هجری (پس از سال ۷۵۳ هـ) نگاشته شده و به تازگی با عنوان ***جُنگ مهدوی*** به صورت چاپ عکسی منتشر گردیده ـ دو بیت عربی زیر را آورده که گویی برگردانی دیگر از دو بیت ***شاهنامه*** است:

فَریدونُ ما کانَ فینا مَلَكْ
و لا مِن عَبیرٍ و مِسْكٍ مُلِكْ
بِعِلمٍ و عَدْلٍ حَوی ما حَوی
فَکُنْ مِثلَهُ یُفْضِ شَرواهُ لَكْ

(کاتبی قزوینی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۰)

می‌افزایم در هیچ‌یك از گزارش‌ها و فهرست‌هایی که دربارهٔ جنگ مهدوی منتشر گردیده، به این نکته اشاره نشده و این موضوع برای نخستین‌بار است که ـ در قالب مقاله‌ای نشر یافته در یك مجله ـ به اطّلاع ادب‌پژوهان می‌رسد.

۶.قاضی نظام‌الدین اصفهانی، شاعر ذولسانین اصفهان در قرن هفتم هجری (زنده تا ۶۸۱ هـ) هم این دو بیت را به نظم عربی برگردانده است (برای شرح حال او نگر: ابن‌الرسول، ۱۳۸۱، ص۱۸۲ـ۱۴۵). گزارش مستقیم این برگردان از یکی از دستنویس‌های ***منشآت*** قاضی نظام‌الدّین اصفهانی چنین است:

«وقال فی ترجمة بیتین من شهنامه:

أ مَلَکاً تَحْسَبُ أفریدونا
أمْ طینَهُ مِنْ عَنْبَرٍ مَشْحونا
بِالعَدْلِ و الإحْسانِ فاقَ الأُمَما
فَکُنْ فَریدونَ اتِّصافاً بِهِما»

(نظام‌الدین اصفهانی، ۷۳۷ هـ، برگ ۸۸ پ)

نیز بر روی کلمه «بیتین» در فاصلهٔ سطور و سپس حاشیهٔ دستنویس یادشده با همان خط چنین آمده است:

«و هی هذه:

فریدون فرّخ فرشته نبود
ز مُشك و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دِهش یافت او نیکویی
تو داد و دِهش کن فریدون تویی»

(همان)

در دستنویسی دیگر از منشآت قاضی فقط دو بیت ترجمهٔ عربی و با اختلافی اندك («معجونا» به جای «مشحونا») و بدون هیچ سابق و لاحقی آمده است (نظام‌الدین اصفهانی، ۷۱۰ هـ، برگ ۱۹۰ ر).

گفتنی است هیچ یك از کسانی که دربارهٔ قاضی قلم زده‌اند، به این نکتهٔ مهم اشاره نکرده‌اند و این موضوع نیز برای نخستین‌بار است که در قالب مقاله در یك مجله به اطّلاع ادب‌پژوهان می‌رسد، هر چند نویسندهٔ این مقاله پیشتر در رسالهٔ دکتری خود بدان توجه داده است (ابن‌الرسول، ۱۳۸۵، ص۴۴).

بازنگری در گردانیده‌های آهنگین دو بیت *شاهنامه*

پیش از بررسی برگردان‌های پنجگانه، بایسته است اندکی دربارهٔ دو بیت فارسی ترجمه شده بحث کنیم. این دو بیت در متن اصلی ***شاهنامه*** مسکو نیامده که در ملحقات آن درج شده است (فردوسی، ۱۹۶۶م، ج ۱، ص۲۵۲). بنداری مترجم عربی ***شاهنامه*** هم ترجمهٔ آن را نیاورده است. گزارش دو بیت با یادکرد همهٔ نسخه‌بدل‌ها چنین است:

فریدون فرّخ فرشـــــته نبـــــود
ز مشك و ز عنبر[/ ز یاقوت و عنبر] سرشته نبود
به [/ ز] داد و دهش یافت آن [/ این / او] نیکویی [/ فرّهی]
تو داد و دهش کن فریدون تویی

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۱: ۸۵، بیت ۴۸۹ و ۴۹۰ و پانوشت‌ها؛ و نیز نگر: فردوسی، ۱۹۶۶م، ج ۱، ص۲۵۲؛ راوندی، ۱۳۳۳، ص۶۹؛ شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۸۳، ص۱۴۷، پانوشت ۱)

این دو بیت، در اواخر باب «ضحاك» در گزارش «در بند کردنِ فریدون ضحاك را در کوه دماوند» با شماره‌های پیاپی «۱۰۳۳» و «۱۰۳۴» (براساس نسخهٔ خالقی مطلق) آمده است. شرح واژگان و معنی دو بیت چنین است:

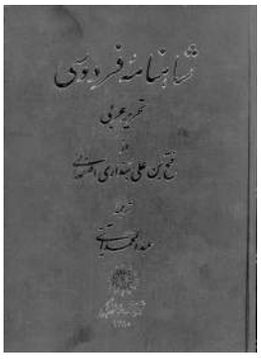

• تاریخ ترجمهٔ *شاهنامه* به زبان عربی به دست کم سدهٔ ششم هجری یعنی یکصد و بیست سال پیش از ترجمهٔ بنداری برمی‌گردد.

• ترجمهٔ منظوم *شاهنامه* از نظر زمانی بر ترجمهٔ منثور آن مقدّم است.

فرّخ: نیك‌بخت، سعادتمند. عنبر: ماده‌یی صَمْغ‌مانند که در اصل در اَمعای نوعی بال (بال عنبر، ماهی عنبر، کاشالوت) تولید می‌شود. وقتی در درون بدن حیوان است، بویش نامطبوع است، ولی در معرض هوا رایحه‌یی مطبوع شبیه رایحهٔ مشك پیدا می‌کند. در عطرسازی و داروسازی به کار می‌رود. معنی بیت: فریدون نیك‌بَخت (که این همه از او سخن می‌گویند) فرشته نبود، او را از مُشك و عنبر نیافریده بودند.

داد: دادگری، عدالت. دِهِش: بخشش، عطا، احسان. نیکویی: ذکر خیر، خوشنامی. [فرهی: شأن، شوکت (معین، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۵۳۹، «فرهی»)]. معنی بیت: این خوشنامی را از رهگذر دادگری و بخشش به دست آوَرد، تو نیز اگر دادگری و بخشش پیشه کنی، فریدون خواهی بود (فردوسی، ۱۳۸۵، ص۱۷۱ ـ۱۷۰).

فریدون با وصفی که در ***شاهنامه*** و کتب تاریخی دارد، نماد ستم‌ستیزی و دادگستری، و دهش و بخشش است؛ شخصیتی محبوب و خوش‌یمن که به همین روی به لقب «فرّخ» شهره است (برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌های فریدون نگر: رستگار فسایی، ۱۳۵۴، ص۵۲ـ ۳۷). «فریدون فرخ پادشاهی بود با صولت، و شهنشاهی بود صاحب دولت؛ جهانی در صورت جهانبانی، و عالمی در کسوت سلطانی ... قواعد مردی و مردمی در عهد دولت او تمهید یافته، و عدل و احسان در ایام سلطنت او رسوخ پذیرفته» (شرف‌الدین قزوینی، ۱۳۸۳، ص۱۴۶). فریدون در ادب فارسی ستوده‌ای است جاویدنام که می‌توان از وی الگو گرفت ـ چنان که در همین دو بیت آمده ـ و می‌توان نو به نو فریدون آفرید و باز فریدون شد:

فریدون فرّخ ستایش ببُرد
بمُرد او و جاوید نامش نمُرد

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۶: ۱۳۷)

به راه فریدون فرّخ رویم
نیامان کهن بود گرما نویم

(فردوسی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۶۲)

چه رانی ز داد فریدون سخن
تو نوباش گرشد فریدون کهن

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲، آیینه اسکندری، ص۵۲۷)

این نکته به ادب عربی هم راه یافته است. ابوتمّام (۱۸۸ ـ ۲۳۱ه) شاعر شهیر عرب در دورهٔ عباسی در مدیحه‌ای خطاب به فرماندهی ایرانی‌تبار به نام افشین، خصمش را ضحاك و همو را فریدون نامیده است:

بَلْ کانَ کَالضَّحّاكِ فی سَطَواتِهِ
بِالعالَمینَ و أنتَ أفْریدونُ

(ابوتمام، ۱۹۶۴م، ج ۳، ص ۳۲۱)

بدین‌سان است که می‌گوییم دو بیتِ مورد بحث، مضمونی حکمت‌آمیز و مثَل‌گونه دارد و از دیرباز آنها را در شمار امثال ***شاهنامه*** آورده‌اند؛ در کتاب ***اختیارات شاهنامه*** در «باب هشتم در امثال و حکمت» آمده است (فردوسی، ۱۳۷۹، ص۸۹). در ***امثال و حکم*** دهخدا نیز خود مدخل است (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص۱۱۴۱). آنان که به‌طور خاص به ارسال‌المثل در ***شاهنامه*** پرداخته‌اند، نیز این دو بیت را یاد کرده‌اند (منصور مؤید، ۱۳۷۳، ص۴۱). این مضمونِ مثل‌گون در دیوان ناصرخسرو هم دو نمونه دارد:

شاد گردی چون حدیث از داد نوشروان کنند
دادگرباش و حقیقت کن که نوشروان توی

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰، ص۳۴۵، قصیده ۱۶۴؛ و نیز نگر محقق، ۱۳۷۷، ص۱۰۷)

چون داد کنی خود عمر تو باشی
هرچند که نامت عمر نباشد

(ناصرخسرو، ۱۳۷۰، ص ۳۵۹، قصیده ۱۷۱؛ و نیز نگر دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۱۴۱)

اکنون پس از این درآمد، به سراغ گردانیده‌های تازیِ دو بیت شاهد می‌رویم:

۱.در برگردان گزاردهٔ راوندی واژه‌های «فرّخ» و «عنبر» ترجمه نشده است. «این فرّهی» ـ به معنی شُکوه و شوکتی که همه می‌دانند و معهود است ـ نیز به‌صورت نکره (مَکرُمةً) آمده است. از نظر دستوری هم اولاً فعل «عَجَنَ» هم با حرف جر باء ـ و نه «مِن» ـ به‌کار می‌رود، هر چند کاربرد «من» هم قابل توجیه (بِشیء مِن ...) است؛ ثانیاً تعبیر «کَیْ تَکُنْ» به قول مصحّح ***راحة‌الصدور*** «سهو واضح است، زیرا که بعد حرف «کَیْ» مضارع منصوب باشد، اگر به‌جای «جُدْ کَیْ» فعل امر «أکرِمْ» یا «أنْصِفْ» یا کلمهٔ دیگر مثل این باشد، صحیح بشود» (راوندی، ۱۳۳۳، ص۶۹، پانوشت ۲). از سویی به اینکه بیت‌های فارسی، سروده فردوسی و بازگرفته از ***شاهنامه*** است، هیچ

ملتی نیست که نخواهد زبان و ادبیاتش از مرزهای جغرافیایی سرزمینش در گذرد. از جهانگیری و جهانداری که بگذریم، پایایی و پویایی هر ملتی نیز در فرامرزی شدنِ فرهنگ آن است. ما اکنون به خود می‌بالیم که برای نمونه خیام نیشابوری‌مان جهانی است و رباعیاتش ـ به هر حال ـ به بسیاری از زبان‌های دنیا ترجمه شده و گاه، شمار این ترجمه‌ها در یك زبان، مثل عربی از پنجاه فراتر است.

اشاره‌ای نشده که نحوهٔ ذکر ابیات به‌گونه‌ای است «که پنداری فارسی را از عربی ترجمه کرده‌اند» (آذرنوش، ۱۳۸۰، ص۱۷۴).

۲.ترجمهٔ منقول در کتاب ***المعجم*** نیز همان اشکالات پیش‌گفته را در برابر نهاده‌های واژگان دارد. افزون بر آن به جای مشك و عنبر «عبیر» آمده است. «داد» نیز در هر دو مصراع، مترادف «دهش» انگاشته شده است. وانگهی مانند مورد قبل، نه نام مترجم معلوم شده و نه نام سراینده یا مأخذ شعر فارسی معرفی گشته است.

۳.ترجمهٔ مندرج در ***بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*** هم علاوه بر نادرستی‌های مشترك پیشین، اولاً به جای مشك و عنبر که هر دو در زبان عربی معادل خاص دارد، «عبیر» به‌کار رفته و ثانیاً «داد» ترجمه نشده که گویی به ترجمهٔ «دهش» بسنده کرده‌اند.

۴.در ترجمهٔ منقول از پایگاه اینترنتی هم افزون بر اشکالات پیش‌گفته در برابریابی واژگانی، گویا دو واژهٔ «داد» و «دهش» مترادف یکدیگر انگاشته شده است. وانگهی این ترجمه هیچ شناسنامه‌ای ندارد.

۵.در ترجمهٔ گزاردهٔ ***جُنگ مهدوی*** «ملَکاً» به ضرورت وزن و قافیه به «مَلَكْ» تغییر یافته که علاوه بر تسکین متحرك، الفِ تنوین را هم از دست داده و اعراب نصبش ناپیداست. نیز «عنبر» را به «عبیر» برگردانده است. به جای «دهش» گویا «دانش» را تعریب کرده‌اند. نیز فعل «مَلَكَ» به سان مترادف خود «عَجَنَ» با حرف جر باء ـ و نه «مِن» ـ به کار می‌رود. مصراع چهارم (تو هم مانند او باش تا همانند آن مرتبت به تو هم برسد) نوعی ترجمهٔ آزاد مفهومی است. از محاسن این تعریب باید یکی به این توجه کرد که وزن بیت ***شاهنامه*** در آن حفظ شده و دیگر آنکه «آن نیکویی» به‌درستی با تعبیری کاملاً عربی ـ «حوی ما حوی» (= به جایگاهی دست یافت که وصف‌ناپذیر است یا نیاز به وصف ندارد) ـ ترجمه شده است.

۶.در ترجمهٔ قاضی نظام‌الدین اصفهانی هم برخی از اشکالات یادشده مشهود است. «فرّخ» و «مشك» ترجمه نشده است. افزون بر آن «فاقَ الامما» (بر امت‌ها برتری یافت) ترجمهٔ مناسبی برای «آن نیکویی» نیست. نفی در مصراع نخست در قالب استفهام بیان شده است. کلمهٔ نخستِ بیت سَکْت دارد، ولی اگر به‌صورت «أَمَلْأكاً» یا «هَلْ مَلَكاً» خوانده شود، این سکت برطرف می‌گردد. اما از سوی دیگر اولاً هویت مترجم معلوم است و ثانیاً به مأخذ دو بیت فارسی تصریح شده و ثالثاً متن مبدأ (شعر فارسی) هم آمده است.

نکته‌ای در خصوص توثیق دو بیت شاهد

اینکه بنداری این دو بیت را ترجمهٔ منثور نکرده، ممکن است انتساب آنها را به ***شاهنامه*** کم‌فروغ جلوه دهد. می‌گوییم اولاً بنداری نزدیك به ثلث ***شاهنامه*** را تعریب نکرده است و نبودن روایت یا مفهوم بیتی در آن به معنای الحاقی بودن آن بیت نمی‌تواند باشد. ثانیاً عبدالوهاب عزّام مصحح ***الشاهنامه*** در ضمن یادکرد تصرفات دهگانهٔ بنداری در ترجمهٔ عربی ***شاهنامه*** تصریح نموده که وی اکثر مقدمات فصول به‌ویژه پندها و عبرت‌ها و وصایای فردوسی را حذف کرده است (بنداری، ۱۹۳۲م، ص۹۹). از سویی دو بیت محل بحث، متضمن نکته‌ای حکمی است و حذف آن به روند تاریخی یا داستانی مطلب آسیبی نمی‌رساند.

نتیجه

۱.تاریخ ترجمهٔ ***شاهنامه*** به زبان عربی به دست کم سدهٔ ششم هجری یعنی یکصد و بیست سال پیش از ترجمهٔ بنداری برمی‌گردد.

۲.ترجمهٔ منظوم ***شاهنامه*** از نظر زمانی بر ترجمهٔ منثور آن مقدّم است.

۳.ترجمهٔ ***شاهنامه*** به عربی از یکی از امثال حکمت‌آمیز و حکمت‌آموز آن (دو بیت: فریدون فرّخ فرشته نبود ...) آغاز شده است. این دو بیت چندین بار به زبان عربی ـ در قالب نظم ـ ترجمه شده است.

۴.ترجمهٔ ***جنگ مهدوی*** از لحاظ اصل تعادل، بهترین ترجمه از دو بیت یاد شده است.

ترجمهٔ قاضی نظام‌الدین اصفهانی از نظر استنادی در صدر ترجمه‌های عربی دو بیت مذکور قرار دارد. ضبط شعر فارسی و تصریح به تعلق آن به ***شاهنامه*** در دستنویسی مربوط به نیمهٔ نخست سدهٔ هشتم هجری، خود یکی از دلایل موثّقِ انتساب آن به فردوسی است.

۶.ترجمهٔ قاضی نظام‌الدین اصفهانی قدیم‌ترین ترجمهٔ منظوم عربی ***شاهنامه*** است که گویندهٔ آن شناخته، و در آن ضبط فارسی متن مبدأ آمده و به مأخذ آن تصریح شده است.

منابع

۱.آذرنوش، آذرتاش. «***ترجمه اشعار کهن فارسی به عربی***»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶۹، تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۷۵ـ۱۶۵.

۲. آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن. ***الذریعه إلی تصانیف الشیعه***، ۲۶ج (در ۲۹ مج)، چ۳، بیروت: دار الأضواء، ۱۹۸۳م.

۳.ابن‌اثیر، ضیاءالدین نصرالله‌بن محمد. ***المثلا لسائر فی أدب الکاتب والشاعر***، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۲ج، بیروت: المکتبة العصریة، ۱۹۹۹م.

۴.ابن‌الرسول، سیدمحمدرضا. «قاضی نظام‌الدین اصفهانی (شاعر ذولسانین قرن هفتم هجری)»، ***مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات***

فریدون با وصفی که در *شاهنامه* و کتب تاریخی دارد، نماد ستم‌ستیزی و دادگستری، و دهش و بخشش است؛ شخصیتی محبوب و خوش‌یمن که به همین روی به لقب «فرّخ» شهره است... فریدون در ادب فارسی ستوده‌ای است جاویدنام که می‌توان از وی الگو گرفت ـ چنان که در همین دو بیت آمده ـ و می‌توان نو به نو فریدون آفرید و باز فریدون شد:

فریدون فرّخ ستایش ببُرد
بمُرد او و جاوید نامش نمُرد

و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ضمیمه ش۲۹ و ۳۰، تابستان و پاییز ۱۳۸۱، ص۱۸۲ـ۱۴۵.

۵.ابن‌الرسول، سیدمحمدرضا. ***تصحیح، ترجمه و شرح مشکلات شماری از قصاید قاضی نظام‌الدین اصفهانی***، پایان‌نامهٔ دورهٔ دکتری زبان و ادبیات عربی، مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۵، ۳۹۳ صفحه.

۶.ابوتمام، حبیب بن اوس. ***دیوان أبی تمام بشرح الخطیب التبریزی***. تحقیق محمد عبده عزّام، ۳ج، القاهره: دارالمعارف بمصر، ۱۹۶۴م.

۷.افشار، ایرج. «ترجمه‌های شاهنامه»، ***راهنمای کتاب***، س۲، ۱۳۴۸، ص۲۱۵ـ۲۲۱.

۸.افشار، ایرج. ***کتابشناسی فردوسی***: فهرست آثار و تحقیقات دربارهٔ فردوسی و شاهنامه، چ۲، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.

۹.امیرخسرو دهلوی، خسروبن محمود. ***خمسه امیرخسرو دهلوی (مطلع‌الانوار، مجنون و لیلی، شیرین و خسرو، آئینه اسکندری، هشت‌بهشت)***، با مقدمه و تصحیح امیراحمد اشرفی، تهران: شقایق، ۱۳۶۲.

۱۰.البنداری، فتح بن‌علی. ***الشاهنامه***، قارنها بالأصل‌الفارسی و أکمل ترجمتها فی مواضع و صححها و علّق علیه و قدّم لها الدکتور عبدالوهاب عزّام، ۲ج، القاهره: دارالکتب المصریه، ۱۹۳۲م.

۱۱. الخلیلی، میرزا عباس‌خان. «قطعة من‌الشاهنامه»، ***المقتطف***. مج۸۵، ج۴ (دسمبر)، ۱۹۳۴م، ص۵۰۸ـ۵۰۶.

۱۲.الشرقاوی، عبدالکبیر. ***الترجمة و النسق‌الادبی ـ تعریب الشاهنامه فی‌الأدب العربی***، مغرب: دار توبقال، ۲۰۰۹م.

۱۳.تاج‌الدین وزیر، احمد بن محمد. ***بیاض تاج‌الدین احمد وزیر*** (۷۸۲هـ). چ عکسی، زیر نظر ایرج افشار و مرتضی تیموری، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۳.

۱۴.دامادی، محمد. ***مضامین مشترك در ادب فارسی و عربی***، ویرایش۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

۱۵. دهخدا، علی‌اکبر. ***امثال و حکم***، ۴ج (با صفحه‌شمار پیاپی)، چ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۱۶.راوندی، محمد بن‌علی. ***راحة‌الصدور و آیة‌السرور در تاریخ آل سلجوق***، به سعی و تصحیح محمد اقبال، به انضمام حواشی و فهارس با تصحیحات لازم توسط مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.

۱۷.رستگار فسایی، منصور. «فریدون در شاهنامه»، ***خرد و کوشش***، دفتر دوم، دورهٔ ششم، تابستان ۱۳۵۴، ص۵۲ ـ ۳۷.

۱۸.صدر هاشمی، محمد. ***تاریخ جرائد و مجلات ایران***، ج۱، چ۲، اصفهان: کمال، ۱۳۶۳.

۱۹.صفدی، خلیل بن ایبك. (۱۹۷۱م)، ***نصرة الثائر علی المثل السائر***، دمشق: مجمع اللغةالعربیة، الموسوعه الشعریة، الإصدار۳. القرص الکمبیوتری، أبوظبی، الأمارات العربیة المتحده: المجمع الثقافی، ۲۰۰۳م.

۲۰.فردوسی، ابوالقاسم. ***اختیارات شاهنامه***: متنی گزیده از قرن پنجم هجری، به انتخاب علی بن احمد، به تصحیح مصطفی جیحونی و محمد فشارکی، ویراستار ایرج قدرت و اصغر ارشاد سرابی، مشهد: آستان قدس رضوی، مرکز خراسان‌شناسی، ۱۳۷۹.

۲۱.فردوسی، ابوالقاسم. ***شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی***، تصحیح و توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم برگ‌نیسی، تهران: فکر روز، ۱۳۸۵.

۲۲.فردوسی، ابوالقاسم. ***شاهنامهٔ فردوسی***. متن انتقادی تحت نظر: ی. ا. برتلس. چ۲. مسکو: [پروگرس]، ۱۹۶۶م.

۲۳. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، چ۲، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸.

۲۴.کاتبی قزوینی، فتح‌الله. ***جنگ مهدوی***، تاریخ کتابت از ۷۵۳ قمری به بعد، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دکتر اصغر مهدوی. تهیهٔ فهرست‌ها مهدی قمی‌نژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰.

۲۵.محقق، مهدی. ***شرح سی قصیده از ناصرخسرو قبادیانی***، چ۷، تهران: توس، ۱۳۷۷.

۲۶.معین، محمد. ***فرهنگ فارسی***، ۶ج، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.

۲۷.منصور مؤید، علیرضا. ***ارسال المثل در شاهنامهٔ فردوسی***، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.

۲۸.ناصرخسرو، دیوان ناصرخسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

۲۹. نظام‌الدین اصفهانی، محمدبن اسحاق. (۷۱۰هـ). ***دیوان المنشآت***، دستنویس ش۲۳۱۵ کتابخانه احمد ثالث (توپقاپوسرای) ترکیه، ۲۲۶ برگ، فیلم ش۳۲۹ کتابخانه دانشگاه تهران.

۳۰.نظام‌الدین اصفهانی، محمدبن اسحاق. (۷۳۷هـ). ***دیوان المنشآت***، دستنویس ش «۳۱۷۴ Arabe» کتابخانه ملی پاریس، ۱۴۱ برگ.

www.ghaemiyeh.com /ar /elements /dlibrary /?part...

(تاریخ دسترسی: ۹۰/۵/۲۵)